
بررسی نقش روایات مشترک در اخبار منتقله (مطالعه موردی؛ جعابی از مشایخ صدوق)

سید رضا مؤدب*

حسین ستار**

◀ چکیده:

نویسندگان در مقاله حاضر می‌کوشند از زاویه‌ای جدید و نو، به چگونگی انتقال اخبار اهل تسنن به تشیع و پیامدهای آن بپردازند. به گمان نویسندگان این نوشتار، وجود برخی از روایان مشترک مؤلفان جوامع حدیثی از علل انتقال اخبار اهل تسنن به تشیع است. آنان با مطالعه موردی جعابی از مشایخ مشترک شیخ صدوق و روایات منقول از او در کتب وی سعی کرده‌اند تا شواهدی برای ایده یادشده فراهم کنند. برای این منظور، پس از کاوش در احوال جعابی و توثیقات او در فریقین، به بررسی دو خبر منقول از او در باب تحریف قرآن و جهاد در کتب صدوق پرداخته شده است. این دو خبر به واسطه او از جوامع حدیثی اهل سنت به کتب شیعی منتقل شده است که با مبانی امامیه سازگار نیست. همچنین به خلط روایان مشترک در سند و متن حدیث به عنوان یکی از زمینه‌های انتقال اخبار توجه شده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** روایان مشترک، اخبار منتقله، جعابی، شیخ صدوق، اختلاط روایان.

* استاد دانشگاه قم / moadab_r113@yahoo.com

** دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشگاه کاشان / tadrik1390@gmail.com

1. مقدمه

1-1. اخبار منتقله

اصطلاح اخبار منتقله عنوانی متأخر و به کار رفته توسط علامه عسکری در کتاب *گران سنگ القرآن و روایات المدرستین* است. او این اصطلاح را معمولاً همراه با «عن مدرسه الخلفاء» به کار برده است. وی در این تحقیق بر این باور است که نوع اخبار تحریف قرآن در جوامع حدیثی امامیه، اخباری منتقله از مدرسه خلفا به امامیه است. (عسکری، 1416ق، ج 3، ص 13، ص 18) در نگرشی کلی تر می توان اصطلاح منتقله را به سایر فرق اسلامی نیز تسری داد و تعریفی عام از آن ارائه کرد: سخنان، روایات و آثاری که از یک دین یا فرقه به دین یا فرقه دیگر (در اینجا به امامیه) راه یافته و در منابعی تلقی به قبول شده است. در این نوشتار، از لفظ منتقله تنها روایات راه یافته از اهل تسنن به تشیع را بررسی کرده ایم. سه پرسش اساسی در بحث روایات منتقله، ذهن پژوهشگر را به خود مشغول می کند:

1. چه دلایل یا قرائن و شواهدی وجود دارد که خبر یا اخباری خاص از اهل سنت به تشیع راه یافته است؟

2. چگونه و تحت چه عوامل و وضعیتی اخباری از اهل سنت به تشیع راه یافته و در دوره های بعد، و در بین امامیه تلقی به قبول شده است؟

3. پیامدهای شکل گیری اخبار منتقله چیست؟

در این نوشتار، کوشش شده است با بررسی یکی از این عوامل یعنی راویان مشترک به بررسی قرائن و شواهد منتقله بودن، چند خبر از او در جوامع حدیثی شیخ صدوق پردازیم.

بررسی و پاسخ پرسش سوم را به نوشتاری دیگر می سپاریم.

2.1. شیخ صدوق

ابو جعفر، محمد بن علی بن الحسین البابویه القمی، معروف به شیخ صدوق، یکی از محدثان و اندیشمندان بزرگ و تأثیرگذار دانشمندان جهان اسلام است. شیخ طوسی درباره جلال قدر او می نویسد: «محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمیی کنی أباجعفر جلیل القدر، حفظة بصیر بالفقه والأخبار والرجال» (طوسی، 1373ش، ص 439)

قراین تاریخی حدود تاریخ تولد او را بین سال‌های 305 تا 311 مشخص می‌کند. (لجنة التحقيق، 1432ق، ص 35) مهم‌ترین قرینه تاریخی که در تعیین حدود سال تولد او راهگشاست، داستان تولد او به دعای امام زمان علیه السلام است. نخستین گزارش تفصیلی از این داستان را خود شیخ صدوق در *کمال‌الدین* آورده است. (صدوق، 1395ق، ج 2، ص 502-503) هر آنچه در باب حدس و گمان‌ها و اختلاف نظریات در باب تولد و مکان تولد او آمده، در سال و محل درگذشت او رخت برمی‌بندد: سال 381 هجری قمری؛ ری. (نجاشی، 1365ش، ص 392)

وی فرزند شیخ القمیین، ابوالحسن علی ابن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، مشهور به صدوق اول¹، فقیه² و ابن بابویه³ متوفی سال تناثر النجوم، 329 قمری (همان، ص 261) و از معاصران کلینی است.

شیخ صدوق در داشتن چند خصوصیت در تشیع بی‌نظیر است: کثرت مشایخ به خصوص از اهل سنت.⁴ (لجنة التحقيق، 1432ق، ص 67) فراوانی رحله‌های حدیثی و کثرت تألیفات. شیخ طوسی تا حدود 300 کتاب برای او ادعا کرده هرچند وی بیش از 41 کتاب را نام نبرده است؛ زیرا به محفوظاتش در حین نگارش بسنده کرده و یادآور شده که فهرست کتب صدوق معروف است. (طوسی، 1420ق، ص 89)

شاید همین مراوده و ارتباطات علمی او با جهان تسنن است که خطیب بغدادی درباره او چنین نگاشته است: «نزل بغداد و حدث بها عن أبيه، و كان من شيوخ الشيعة و مشهوری الرافضة، حدثنا عنه محمد بن طلحة النعالي...» (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 3، ص 303)

زندگی آن دانشمند تلاشی پیگیر و مداوم در دستیابی به ذخایر حدیثی ائمه، شرح و بسط آن و حفظ کیان امامیه از انحرافات درونی و خطرات بیرونی است.

3.1.3. روایان مشترک

«راوی مشترک کسی است که در کتاب‌های روایی یا رجالی اهل سنت و امامیه به عنوان ناقل با واسطه یا بی‌واسطه حدیث از معصوم، یاد و جرح و تعدیل شده باشد.» (عزیزی و...، 1380ش، ج 1، ص 47)

2. جَعَابی از راویان مشترک در سلسله مشایخ صدوق

شیخ صدوق در کثرت شیوخ در جهان تشیع بی نظیر بوده است. مشایخ او را به طور کلی می توان به گروه های زیر تقسیم کرد:

الف. مشایخ شیعی که بیشتر استادان او را به خصوص در قم تشکیل می دهند و در رأس آنان، پدرش و ابن ولید قرار دارند.

ب. مشایخ عامی او که در این جهت نیز از مشایخ فراوانی بهره برده، به خصوص در مسافرت های علمی خود، به ویژه در رحله های علمی به ماوراء النهر.

شیخ صدوق دارای مشایخ مشترکی نیز در بین امامیه و سنی است. جَعَابی از مشایخ مشترک صدوق است.

1.2. شناخت جَعَابی⁵ و توثیقات او

1-1-2. جَعَابی در منابع رجالی شیعی

جَعَابی از محدثان و حافظان بزرگ حدیث در قرن سوم و چهارم است. او متوفی 350 ق است. نجاشی در ترجمه او می نویسد: «بوبکر، محمد بن عمر بن محمد بن سالم بن البراء بنسبره بنسبیر التمیمی، معروف به جعابی، حافظ و قاضی از حافظان حدیث و بزرگان اهل علم است.»

نجاشی در ادامه، فهرستی از کتب او را ارائه می دهد: «کتاب الشیعه من أصحاب الحدیث و طبقاتهم، کتاب طرق من روی عن أمير المؤمنين علیهما السلام: إنه لعهد النبى الأمی إلى أنه لایحبنى إلامؤمن ولا یبغضنى إلامناق، کتاب ذکر من روی مؤاخاة النبى لأمیر المؤمنین علیهم السلام، کتاب الموالی الأشراف و طبقاتهم، کتاب من روی الحدیث من بنی هاشم و موالیهم، کتاب من روی حدیث غدیر خم، کتاب اختلاف أبی و ابن مسعود فی لیلۃ القدر و طرق ذلک، کتاب أخبار آل أبی طالب، کتاب أخبار بغداد و طبقات أصحاب الحدیث بها، کتاب مسند عمر بن علین أبی طالب علیه السلام، کتاب أخبار علی بن الحسین علیه السلام.» (نجاشی، 1365 ش، ص 394-395)

شیخ طوسی نیز ضمن توثیق او، وی را از عالمان به رجال اهل سنت و امامیه و از حافظان حدیث دانسته و به شماری از کتب او آگاهی داده است. (طوسی، 1420 ق، ص 326 و 424/ طوسی، 1373 ش، ص 424 و 445) نیز از او در «باب من لم یرو عن

الائمة» دو بار نام برده است. (طوسی، 1373ش، ص 448)
 از شاگردان او در امامیه، شیخ مفید (نجاشی، 1365ش، ص 395) و تلعبیری
 و حسین بن عبیدالله غضائری و أحمد بن عبدون (طوسی، 1373ش، ص 448) و شیخ
 صدوق نام بردارند. البته نه نجاشی و نه طوسی از صدوق به عنوان شاگرد جَعَابی یاد
 نکرده‌اند. از مجموع گفتار رجالیون، آیت الله خویی چنین برداشت می‌کند که در اینکه
 او از عالمان بزرگ و جلیل القدر است، تردیدی نیست و وی از عالی‌ترین درجات
 حسن برخوردار است. (خویی، 1403ق، ج 17، ص 67-68)

2.1-2. احادیث جَعَابی در منابع حدیثی امامیه

با عنایت به چنین توثیق و تمجید و اعتبار از جَعَابی احادیث فراوانی در کتب امامیه از
 او نقل شده است؛ هرچند در کتب اربعه حدیثی از او یافت نشد. از میان احادیث
 منقول از او احادیث در فضیلت اهل بیت و علی علیه السلام بسیار فراوان به چشم می‌خورد و
 بسیاری از آن را شاگردش شیخ مفید در *امالی* (1413ق [الف]، مانند ص 14، 20 و 29)
 و *الجمل* (1413ق [ب]، ص 426) و ابن عقده کوفی در *فضائل أمير المؤمنين عليه السلام*
 (1424ق، صفحات متعدد) و خزاز رازی در *کفایه الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر*
 (1401ق، صفحات متعدد) شیخ طوسی در *امالی* (1414ق، مانند ص 74، 78 و
 115) و صدوق در *عیون اخبار الرضا و خصال* روایت کرده است. عنوان کتاب‌هایی که
 نجاشی و دیگران بدو نسبت داده‌اند، نشانگر اعتقاد شیعی و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام
 است. (نجاشی، 1365ش، ص 394-395) احادیث فقهی فراوانی نیز از او در کتاب
وسائل الامامیه (شیخ حر عاملی، 1409ق، همانند ج 5، ص 49، 83 و 376) نقل شده
 است. با وجود توثیقات رجالی یاد شده، به نظر عجیب می‌رسد که برخی جَعَابی را
 مجهول یا مهمل شمرده‌اند. (مدرس گیلانی، 1362، ج 2، ص 323)

3.1-2. جَعَابی در منابع رجالی اهل سنت

برخلاف منابع امامیه که زندگی و فراز و فرود و شرح حال وی را مختصر بیان
 کرده‌اند، اهل تسنن با طول و تفصیل و جزئیات بیشتری از زندگی وی سخن گفته‌اند.
 مفصل‌ترین شرح حال و ترجمه وی در کتاب‌های *تاریخ بغداد* و *تاریخ دمشق* و
المنتظم یافت می‌شود. به همین منوال، منابع اهل تسنن روایات و منقولات بیشتری از

او گزارش کرده‌اند.

تولدش را سال 284 قمری (ابن جوزی، 1412ق، ج 14، ص 179) و وفاتش را 355 قمری (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 3، ص 241/ العکری الحنبلی، 1406ق، ج 4، ص 288) دانسته‌اند.

جعّابی در کتب اهل تسنن عموماً تمجید شده است، با القابی همچون فرید زمانه (ذهبی، 1419ق، ج 3، ص 92)، من ائمه هذا الشأن (ذهبی، 1382ق، ج 3، ص 670)، من افاضل الامامیه (ابن ندیم، 1417ق، ص 244)، کان أحد الحفاظ الموجودین والمشهورین بالحفظ والذکاء والفهم (سمعانی، 1382ق، ج 3، ص 285) و

تمجید از او بیشتر به دلیل حفظ و آگاهی او در باب علم رجال و اسانید حدیث و حرص او بر علم‌آموزی است. داستان‌ها و نقل‌های فراوانی که البته گاه رنگ و بوی افسانه به خود می‌گیرد، در باب قدرت حفظ و حافظه او در اهل سنت دیده می‌شود.⁶ یکی از نقل‌های معروف در این خصوص که بر تسلط بی‌نظیر او بر حدیث و سند دلالت دارد، گفته ابوعلی نیشابوری در کتب مختلف تراجم در شرح حال اوست:

وی دویست هزار حدیث از حفظ بود و به همین تعداد در جواب دیگران حدیث می‌گفت. برتری او بر دیگر محدثان در قرائت حدیث به همان الفاظش بود، در حالی که دیگران محدثان در این خصوص تسامح می‌کنند. علاوه بر آن، وی در این امور بر دیگران برتری داشت: حفظ احادیث مقطوع، مرسل، حکایات، به حدی که این سخنان ارزشی چون احادیث مسندش داشت. وی در آگاهی به معایب حدیث و رجال و معایب راویان، ضعف و اسامی و انساب و کنیه و تولد و فوت و مذهب و نیز خرده‌گیری‌ها بر محدثان و نقاط قوت آنان از دیگران برتر بود. در اواخر عمرش، برتری او در این امور بر دیگران به گونه‌ای بود که این علوم بدو ختم می‌شد و کسی همانند او در دنیا یافت نمی‌شد. (ابن جوزی، 1412ق، ج 14، ص 180)⁷

از آن رو که خود ابوعلی نیشابوری یکی از حافظان حدیث در اهل تسنن است (سمعانی، 1382ق، ج 4، ص 23/ ذهبی، 1419ق، ج 3)، خطیب بغدادی چنین شهادتی از او را در شأن جعّابی کافی می‌داند و می‌نویسد: «حسب ابن الجعّابی شهادة أبي علي له أنه لم ير في البغداديين أحفظ منه.» (1417ق، ج 3، ص 236/ نیز ر.ک: سماعی،

1382ق، ج 3، ص 286)

چنین است که بیشتر تراجم‌نگاران اهل تسنن با اشعار و اذعان به تشیع وی، او را در بین اصحاب خود در حفظ بی‌نظیر می‌دانسته‌اند. (ذهبی، 1419ق، ج 3، ص 80/ سبکی، 1413ق، ج 3، ص 278/ ابن عساکر، 1415ق، ج 54، ص 419)

او علاوه بر بغداد، در دمشق و حلب نیز در پی تعلیم و تعلم حدیث بود. (همان، ج 54، ص 419) در سال 349ق هم به فراخوان محدثان توسط صاحب بن عباد، به اصفهان آمد. (ذهبی، 1419ق، ج 3، ص 84 و 94) در اصفهان است که مجالس و مناظراتی بین او و سایر محدثان همچون سلیمان بن احمد طبرانی شکل می‌گیرد و حاضران او را به فطانت و تیزهوشی توصیف می‌کنند. (حموی، 1995م، ج 4، ص 19/ ابوبکر البغدادی، 1408ق، ص 285/ خطیب بغدادی، 1403ق، ج 2، ص 275)

با تمام تفصیلات گفته‌شده و اشارات تراجم به تعدد آثار وی، در تراجم اهل سنت - به خلاف تراجم شیعی - نشانه‌ای از آثار فراوان او به‌خصوص در فضایل اهل بیت دیده نمی‌شود جز نام کتاب من کان یتدین بمحبه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در الفهرست. (ابن ندیم، 1417ق، ص 244)

4-1-2. مشایخ و راویان جِغابی در منابع رجالی اهل سنت

در بین استادان و مشایخ او که بیشترین نقش را در حفظ حدیث او ایفا کرده و مصاحب او نیز بوده، ابن عقده را نام برده‌اند. (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 3، ص 236/ ابن جوزی، 1412ق، ج 14، ص 180)

فهرست نسبتاً کاملی از مشایخ او در دو کتاب تاریخ بغداد و تاریخ دمشق مندرج است. (ابن عساکر، 1415ق، ج 54، ص 419/ خطیب بغدادی، 1417ق، ج 3، ص 236) از جمله مشایخ او جعفر بن محمد فریابی و ابن إسحاق مدائنی و محمد بن یحیی مروزی و عبدالله بن محمد بن علی بلخی و فضل بن حباب و ابراهیم بن علی عمری و محمد بن سهل عطار را نام برده‌اند.

از شاگردان و راویان او نیز می‌توان بدین افراد توجه داد: دارقطنی و ابن شاهین (خطیب بغدادی، 1417ق، ج 3، ص 236)، ابوالحسن محمد بن احمد بن رزق، ابونعیم اصفهانی و ابوالحسن علی بن احمد بن حمّامی، علین احمد رزاز و محمد بن

بأن تحرق كتبه فأحرق جميعها، وأحرق معها كتب للناس كانت عنده... قَالَ الأزهري: فحدثني أبو الحسين ابن البواب قَالَ: كان لي عند ابن الجعابي مائة و خمسون جزءاً فذهبت في جملة ما أحرق.» (خطيب بغدادی، 1417ق، ج 3، ص 241/ ذهبي، 1382ق، ج 3، ص 671) اما دليل و توجیهي در خصوص این وصیت جعابی ذکر نشده است. بنابراین در یک جمع بندی می توان گفت جعابی که از راویان مشترک است، در شیعه توثیق شده و به ویژه از لحاظ تعدد آثار مربوط به اهل بیت (علیهم السلام) مشهور است. اما از سوی دیگر، هر چند در منابع اهل تسنن درباره او بیشتر سخن گفته شده و به تعداد زیاد استادان و مشایخ و شاگردان او اشاره شده، اما با این وصف متهم به خلط شده است.

2-2. جعابی در کتب شیخ صدوق

یکی از مشایخ معروف کتب شیخ صدوق، جعابی است که از او روایات زیادی آورده است. صدوق با القاب متفاوتی از او در اسنادش نام برده است: «محمد بن عمر بن محمد بن سلم البراء الجعابی، محمد بن عمر الجعابی الحافظ البغدادی، محمد بن عمر الحافظ البغدادی، محمد بن عمر بن محمد بن سالم البراء الجعابی الحافظ البغدادی.» (خویی، 1403ق، ج 17، ص 68)

بیشترین نقل صدوق از جعابی در کتاب *عیون اخبار الرضا* است که از کتاب وی، احادیث فراوانی نقل می شود. (صدوق، 1378ق، ج 2، ص 78 به بعد) این احادیث طبق شمارش مرحوم غفاری در ترجمه این اثر شامل 103 حدیث است. (همو، 1372ش، ج 2، ص 93-123) همچنین سخنانی به اسناد او در کتب *معانی الاخبار* (همو، 1403ق، ص 65-67 و 234)، *امالی* (همو، 1400ق، مثلاً ص 236 و 574)، *توحید* (همو، 1398ق، ص 380)، *خصال* (همو، 1362ش، ج 1، ص 31، 330 و ...) و *کمال الدین* (همو، 1395ق، ج 1، ص 211 و 238) نقل شده است. در اسناد صدوق، حدیثی در من لا یحضره الفقیه و مشیخه آن وجود ندارد با آنکه گفتیم احادیث فقهی فراوانی از او در تفصیل و مسائل الشیعه إلی تحصی لمسائل الشریعه نقل شده است.

در کتاب *خصال* که همواره شیخ صدوق مشایخ شیعی خود را با لفظ *ترضی*⁹ یاد

کرده¹⁰ (همو، 1362ش، ج 1 و 2، صفحات متعدد) از جَعَابی فقط یک بار چنین یاد کرده است. (همان، ج 1، ص 330) با توجه بدین نکته که صدوق در هیچ یک از کتب دیگر خود- با توجه به استقصای فراوان- از او با ترضی و ترحم یاد نکرده است و در این کتاب نیز جز این یک بار چنین نکرده است و با در نظر داشتن تکرار ترضی صدوق برای مشایخ خود در *خصال*، بعید نیست که لفظ ترضی در این باره از اضافات نساخ باشد.

نکته آخر آنکه با توجه بدین نکته که صدوق در بیان مکان تحمل حدیث از وی در *معانی الاخبار* به مدینه السلام (بغداد) یاد می کند (همو، 1403ق، ص 125) مشخص می شود که صدوق در مسافرت خود به بغداد، ضمن نقل حدیث برای بسیاری چون تلعبیری و مفید و مرتضی، از محضر استادانی چون او بهره برده است؛ از این رو، از طریقه تحمل حدیث خود از این شیخ با لفظ حدثنا یاد کرده که نشانگر تحمل حدیث از طریق سماع است.¹¹ هر چند بعید نیست تعدادی از منقولات او از طریق مکاتبه باشد؛ چنان که او از استادانی دیگر در اصفهان همچون طبرانی و ابواسحاق از طریق مکاتبه تحمل حدیث کرده است. (همو، 1362ش، ج 2، ص 417)

3. بررسی امکان خلط حدیث (در سند و متن) توسط مشایخ مشترک

گفتیم مشایخ مشترک از هر دو حوزه حدیثی امامیه و سنی بهره برده و به نقل در فریقین شناخته شده اند. آنان دارای نقل مشترک در منابع فریقین هستند و زمینه چنین نقلی بهره جستن از مشایخ فریقین و جوامع حدیثی آنان است. چنین است که آنان شاگردانی از فریقین هم داشته اند. این همه را اضافه کنید به محدودیت های ثبت و ضبط و انتشار حدیث در قرون سابق.

فرض اختلاط در متن و سند حدیث در خصوص این راویان فرضی عقلایی و امکان پذیر است. به نظر می رسد باید در منقولات این راویان برای جلوگیری از اشتباهات سندی و متنی دقت بیشتری کرد. چنین است که فرض خلط حدیث در خصوص جَعَابی که دارقطنی آن را طرح کرد، فرضی ممکن و با احتمالی فراوان است. اما باید این فروض با ارائه شواهدی واقعیت پیدا کند و صرف ادعا فایده ای در بر نخواهد داشت.

شاید برجسته‌ترین شاهد ما در خصوص خلط در روایان مشترک و در نتیجه انتساب حدیثی از یکی از فریقین به دیگری سخنی باشد که کشی آورده است: «فضل بن شاذان می‌گوید پدرم از محمد ابن ابی عمیر پرسید چگونه است با آنکه تو مشایخی فراوان از اهل سنت را ملاقات نموده‌ای، اما حدیثی از آنان نشنیده‌ای؟ وی پاسخ داد: روایات آنان را استماع نموده‌ام، اما دیدم بسیاری از روایان امامیه که احادیث اهل سنت و خاصه را استماع کرده بودند، دچار اختلاط شدند تا جایی که حدیث اهل سنت را به نقل از خاصه و حدیث خاصه را به نقل از اهل سنت روایت می‌کردند. چنین اختلاطی برایم ناپسند بود، از این رو آن را ترک کرده و چنین رفتار نمودم.» (کشی، 1409ق، ص 590-591)¹²

به دیگر سخن، آنچه در این گفتار درخور استنتاج است آن است که از عوامل شکل‌گیری اخبار منتقله، مشایخ عامی عالمان خاصه است. بنابراین دور نیست که روات مشترک از عوامل این انتقال باشند. مشایخ عامی عالمان شیعی به لحاظ خاستگاه فکری‌شان و مشایخ مشترک به سبب زمینه اختلاط از عوامل مهم در اخبار منتقله است. زمینه دیگری که امکان خلط را البته برای صدوق در روایات جعابی فراهم می‌کند، آن است که وی تمامی این احادیث را در سفری پرمشغله از تعلیم و تعلم در بغداد اخذ کرده است. در این گفتار، به دنبال قراینی هستیم که نشان دهد جعابی به عنوان یکی از روات مشترک در مواردی دچار خلط شده و به همین سبب، موجب انتقال روایات اهل سنت به امامیه شده است.¹³

4. بررسی شواهد منتقله بودن در چند خبر جعابی در آثار صدوق

1-4. شواهد منتقله بودن در خبر تحریف قرآن

شیخ صدوق در *خصال* در باب «الثلاثة» فصلی گشوده با عنوان «ثلاثة يشكون إلى الله عز و جل يوم القيامة» و همانند بیشتر ابواب فرعی *خصال* تنها یک روایت ذیل را نقل کرده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْجَعَابِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الزُّبُرْقَانَ الْمُرَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ عِيَّاشٍ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِتْرَةُ يَقُولُ الْمُصْحَفُ يَا رَبِّ

حَرْقُونِي وَ مَرْقُونِي وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبَّ عَطَّلُونِي وَ ضَيَعُونِي وَ تَقُولُ الْعِترَةُ يَا رَبَّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَدُونَا فَأَجْتُنَا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي أَنَا أَوْلَى بِذَلِكَ» (صدوق، 1362 ش، ج 1، ص 174-175)

جابر نقل می‌کند که از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: سه چیز در روز قیامت شکوه‌کنان به نزد خداوند می‌آیند: کتاب الهی، مسجد و عترتم.

قرآن چنین می‌گوید: بار پروردگارا مرا سوزانیدند و از بین بردند. مسجد می‌گوید: پروردگارا مرا تعطیل کردند و تباه ساختند. عترتش می‌گوید: پروردگارا ما را کشتند و از خود راندند و آواره کردند. پیامبر ﷺ گوید: پس من به جهت دادخواهی به زمین می‌نشینم و خدا می‌فرماید: من به این امر سزاوارترم.

در ذیل این روایت همانند بیشتر روایات *خصال*، صدوق توضیح و شرحی عنوان نکرده است. همچنین این روایت با این الفاظ در سائر کتب صدوق نقل نشده است. نکته مهم و کلیدی در این روایت، کلمه *حَرْقُونِي* (= سوزانیدند) است که بعضی آن را *حَرْقُونِي* (= تحریف کردند) دانسته و بر این مبنا معتقد به تحریف قرآن از دیدگاه امامیه شده‌اند. احسان الهی ظهیر این روایت را نشان‌دهنده اعتقاد صدوق (و شیعیان) به تحریف قرآن دانسته است. (الهی ظهیر، بی تا، ص 68) نویسندگان دیگر اهل تسنن نیز از این روایت سخن به میان آورده‌اند. (محمدی، 1420ق، ص 492-493) ناباورانه محدثان و محققانی از امامیه نیز چنین کرده‌اند. میرزای نوری نیز در *فصل الخطاب* عبارت را (*حَرْقُونِي*) دانسته و در تحریف بدان استناد جسته است. (عسکری، 1416ق، ج 3، ص 122)

در *بحار الانوار* نیز در سه جا بدین سخن استناد شده (مجلسی، 1403ق، ج 89، ص 40، ج 24، ص 186 و ج 7، ص 222) و در همه موارد به نقل از *خصال*، عبارت (*حَرْقُونِي*) آمده است از جمله در باب «ما جاء فی کیفیت جمع القرآن و ما یدل علی تغییره». (مجلسی، 1403ق، ج 89، ص 40) صاحب *وسائل الشیعه* نیز بدین حدیث با همین عبارت حرفونی در باب «اسْتِحْبَابِ الصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي لَا يُصَلِّي فِيهِ وَ كَرَاهَةُ تَعْطِيلِهِ» (شیخ حر عاملی، 1409ق، ج 5، ص 202) استناد جسته است؛ بنابراین، برخلاف نسخ موجود *خصال*، عبارت در کتب گذشتگان به نقل از *خصال* (*حَرْقُونِي*)

بوده است.

علامه عسکری بر این اعتقاد است که این روایت و مانند آن، از جمله روایات منتقله راه یافته از مدرسه خلفا به مکتب اهل بیت علیهم السلام است. وی متن و سند این روایت را نقد می کند و در خصوص سند روایت می نویسد: «ابوبکر بن عیاش از راویان مدرسه خلفا است. ذهبی در *میزان الاعتدال* (ج 4، ص 499) درباره او می نویسد: کوفی و معلم قرآن و قرائت بود... اما وی در حدیث دچار اشتباه و وهم می شد. محمد بن عبدالله بن نمیر او را تضعیف کرده است... ابو نعیم نیز درباره او گفته: در شیوخ ما کسی که به اندازه او اشتباه کرده باشد، به چشم نمی خورد...»

وی در ادامه در خصوص متن حدیث می نویسد: لفظ روایت که می گوید: «يقول المصحف يا ربّ حرّقوني و مزقوني» اشارتی است به رفتار عثمان در سوزاندن و از بین بردن مصاحف و پاره پاره کردن قرآن توسط ولید. (عسکری، 1416ق، ج 3، ص 122)

عبارت علامه عسکری بیانگر آن است که وی واسطه در انتقال را ابوبکر بن عیاش می داند؛ نه بدان دلیل که وی عامی مذهب است، بلکه بدان دلیل که بزرگان جرح و تعدیل اهل سنت او را به سبب خلط نکوهش کرده اند. این سخن البته می تواند قرینه ای باشد بر منتقله بودن این روایت.

محققانی دیگر نیز مدلول حدیث را به فرض پذیرش آن، به رفتار و اقدامات خلفای راشدین و بنی امیه تعبیر کرده اند. چنانکه کمره ای در ترجمه *خصال* و در ذیل حدیث در انتقاد از خلفای راشدین می نویسد: «قرآن را به رأی خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود، پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را به عرب و به اشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند با اینکه قرآن برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره ها در پیشگاه او، برابر و فضیلت وابسته تقواست که مقدمه آن دانش است، پس تحریف و پاره کردن قرآن از زمان ابوبکر به دست حزب عمری آغاز شد و عمر در طول مدت خلافت خود، جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد و عرب ها را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط کرد و قانون هایی وضع کرد که مسلمانان عجمی نژاد را از حقوق

اجتماعی کنار کرد و به همدستی هم‌حزب‌های خود نظامات عمومی اسلام را تکه تکه کرد و در دوره بنی‌امیه که به خلافت عثمان آغاز شد، این نظریات عمری به اوج ترقی رسید و دوره صدساله خلافت بنی‌امیه آن‌ها را برنامه اساسی حکومت خود قرار داد و به اندازه‌ای در آن پافشاری کرد که قرآن و اسلام جز سلطنت دیکتاتوری نژاد امیه و سرکوبی دیگران مفادی نداشت، ولی در سطح تاریخ، سوزانیدن اوراق قرآن و تحریف آن را از کارهای زشت و ناروای عثمان شمرده‌اند؛ چنان‌که پاره کردن قرآن و دریدن اوراق آن را به ولید یکی از پادشاهان بنی‌امیه نسبت داده‌اند و گفته‌اند قرآن را نشانه تیر کرد و گفت: اذا لاقیت ربک یوم حشر/ فقل یا رب مزقنی الولید. (صدوق، 1362ش، ج 1، ص 174)

1-1-4. تعدد نقل روایت مشابه خصال در منابع اهل سنت

شاهد دیگر بر منتقله بودن خبر مذکور، نقل همین روایت در منابع اهل سنت با کثرتی فزون‌تر از منابع خاصه است. اگر تا قرن پنجم از میان مصادر شیعی فقط صدوق این روایت را نقل کرده، اما در مصادر و کتب حدیث اهل سنت این حدیث بارها و بارها نقل شده است.

در کتاب *کنز العمال* از مسند احمد بن حنبل و معجم کبیر طبرانی و سنن سعید بن منصور، از ابی امامه باهلی و نیز از دیلمی به نقل از جابر عبدالله انصاری¹⁴ همین حدیث با تفاوت اندکی نسبت به نقل *خصال*¹⁵ بدین گونه روایت شده است: «یجیء یوم القیامه المصحف والمسجد والعترة فیقول المصحف: یا رب حرّقونی ومزقونی ویقول المسجد: یا رب خربونی وعطلونی وضیعونی وتقول العترة: یا رب طردونا و قتلونا و شردونا و أجتو برکتی للخصومة فیقول الله: ذلک الیّ وأنا أولى بذلک» (متقی الهندی، 1989م، ج 11، ص 287، نیز ر.ک: الفردوس بمأثور الخطاب (ابوشجاع دیلمی، 1406ق، ج 5، ص 499-500) ابن بطریق در مستدرک کتاب *الفرْدَوْس* (مجلسی، 1403ق، ج 24، ص 186)، *جمع الجوامع*: ج 3، ص 993، *راغب الأصفهانی*، 1420ق، ج 2، ص 333)، *جامع الاحادیث* (سیوطی)، ج 24، ص 47، *الشامله* علی بن طاووس هم در کتاب *الیقین* از احمد بن محمد طبری (معروف به خلیلی) همین روایت را درج کرده است. (ابن طاووس، 1413ق، ص 325)

مشاهده می‌شود که عبارت *خصال صدوق* در معنا با عبارت مذکور هیچ تفاوتی ندارد و احتمال انتقال آن با توجه به کثرت نقل و تعدد اسانید عامی آن بسیار زیاد است. نکته قابل توجه اینکه در نقل حدیث فوق یک سند به نقل از طبرانی است (متقی الهندی، 1989م، ج 11، ص 287) که او نیز از مشایخ عامی صدوق است و احادیثی از او، از جمله در همین کتاب *خصال* نقل شده است.

2.1.4. تفرد صدوق در نقل آن در منابع خاصه

با جست‌وجوی تمام و با دقتی که انجام شد، در هیچ‌یک از کتب یا نقل احادیث امامیه، قبل از صدوق به چنین سخنی از پیامبر دست نیافتیم. در واقع، اولین بار این حدیث توسط شیخ صدوق و به نقل از جَعَابی در کتب خاصه نقل شده است. این خود گزینه‌ای دیگر بر انتقال حدیث از کتب اهل سنت به خاصه است. پس از صدوق نیز این احادیث چندان که انتظار می‌رود با توجه به تأکیدی که بر اهل بیت در ذیل آن وجود دارد، همانند اهل تسنن مورد توجه منابع شیعی قرار نگرفته است.

اولین بار لیشی در قرن ششم در *عیون الحکم و المواعظ* آن را از صدوق نقل کرده است. (لیثی واسطی، 1376ش، ص 214) سید بن طاووس هرچند در قرن بعد، آن را در کتاب *طرف من الأنباء و المناقب* نقل کرده، اما به هر دو سند اهل سنت و خاصه آن استناد کرده است. (ابن طاووس، 1420ق، ص 344) دیلمی هم که در *غرر الأخبار* حدیث را فقط به سند اهل سنت آن نقل کرده است. (دیلمی، 1427ق، ص 374)

در همه این متون، عبارت فقط «حرقونی» است و در هیچ نقلی عبارت «حرفونی» به چشم نمی‌خورد. در *وسائل الشیعه* نیز این حدیث با لفظ «حرفونی» آمده است. (شیخ حر عاملی، 1409ق، ج 5، ص 202) از اینجاست که این نقل اشتباه چنانکه آمد در *بحار الانوار* هم تکرار می‌شود. نزدیکی عبارت حرقونی و حرفونی و تفاوت آن در یک نقطه و نیز نقل اولیه آن در *نسخ خصال*، به نحو حرقونی صدور آن را با این لفظ تقویت و احتمال تصحیف آن را در متون بعدی هموار می‌سازد. به‌خصوص با توجه به آنکه لفظ حرقونی با مزفونی (پاره پاره کردن) تناسب بیشتری دارد تا حرفونی.

آنچه آمد در واقع، فرایند سیر انتقال حدیث را از اهل سنت به صدوق از طریق وی به کتب شیعی است؛ حدیثی که در دوره‌های بعد به واسطه غفلت از انتقال آن حدیثی

شیعی تلقی شده و سپس به جای توجه دادن به منتقله بودن آن، محققان مشکلات زیادی را برای محققان شیعه به وجود آورده تا دامن ساحت اعتقادات شیعی را از این شبهه منزه نگه دارند؛ بنابراین در خصوص نقل حدیث در کتب خاصه باید به سه نکته توجه کرد:

نخست آنکه روایت در بیشتر جاها به همان سند اهل سنت است.

دوم آنکه روایت در منابع خاصه فقط به سند صدوق استناد شده که او هم از جعابی از مشایخ مشترک نقل کرده است که در جای خود احتمال منتقله بودن آن را بیان کردیم.

سوم یکسانی عبارت اهل سنت و خاصه در این حدیث و تعدد و سبقت آن در منابع عامی، ما را به منتقله بودن این حدیث رهنمون می‌کند.

4-1-3. سیره روایی صدوق در خصال، نقل نه تأیید

پرسشی که مطرح است، این است که آیا صدوق خود به صحت این حدیث اذعان داشته است؟ چنین به نظر می‌رسد صدوق در این کتاب، فقط در پی نقل سخنانی که از جانب وی صحیح است، نبوده چنان‌که او فقط در پی نقل سخنانی که از آن به حدیث در امامیه یاد می‌شود، نبوده است. بدین سان، وی نه تنها به اعتبار همه سخنانش در این کتاب باور ندارد که گاه حدیث یا سخنی گفته که اصلاً در تعریف شیعی از آن به حدیث یاد نمی‌شود. او در این کتاب، حداقل 63 سخن از غیر معصوم را نقل کرده است. (مدنی بجستانی، 1385 ش، ج 1، ص 378) که در منابع دینی شیعی معتبر تلقی نمی‌شوند.

بهترین مدعا در این خصوص، روایتی است که صدوق بعد از این حدیث در خصال بلافاصله ذکر می‌کند: «رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةِ حَدِيثِنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّكُونِيِّ قَالَ حَدِيثَنَا الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدِيثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدِيثَنَا أَبِي عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ قَالَ أَبِي عُمَرُ بِأَمْرَاهُ مَجْنُونَةٌ قَدْ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَمَرُّوا بِهَا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ مَا هَذِهِ قَالُوا مَجْنُونَةٌ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ فَقَالَ لَا تَعْجَلُوا فَأَتَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفَيْقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ»

سه کس تکلیف ندارند. ابوظبیران گوید: زنی دیوانه را به جرم زنا نزد عمر آوردند. عمر دستور به سنگسار او داد. زن را از نزدیکی حضرت علی عبور دادند. حضرت درباره او پرسید. گفتند زنی دیوانه است که مرتکب زنا شده است و عمر هم دستور به سنگسار او داده است. حضرت فرمودند: شتاب نکنید. به نزد عمر آمد و فرمودند: آیا نمی‌دانی که خدا از سه کس تکلیف را برداشته است: کودک تا زمانی که به سن بلوغ برسد، دیوانه تا زمانی که هشیار گردد و خوابیده تا زمانی که بیدار گردد.¹⁶ (صدوق 1362ش، ج 1، ص 175)

صدوق بعد از نقل این سخن و با تذکر این نکته که حدیث به همین گونه نقل شده، آن را نمی‌پذیرد و اصل در آن را قول ائمه علیهم‌السلام می‌داند که مرد مجنون زناکار باید حد زده شود.¹⁷ (همان، ج 1، ص 175)

بنابراین تأکید می‌شود نقل حدیث در *خصال* به معنی تأیید صدوق بر حدیث بودن آن نیست. شایان ذکر است شیخ صدوق در کتاب *خصال*، بیش از آنکه بر بیان *خصال* (محموده یا مذمومه) توجه کرده باشد، چنان که هدف از تألیف کتاب را این دانسته. (همان، ج 1، ص 1) بیشتر بر اعداد در احادیث و روش استفاده از عدد اصرار کرده است. صدوق در پیگیری و تداوم این هدف توفیق نداشته و از اوایل کتاب سبک نگارش (کتابت عددی) را بر محتوای نگارش (کتاب اخلاقی) ترجیح داده است.

از این روی می‌توان گفت در کتاب *خصال*، موارد بسیار فراوانی وجود دارد که هیچ سنخیتی با *خصال* پسند و ناپسند ندارد، اما شیخ به سبب اعداد بدان توجه کرده همچون فصل *مطول* و *طولانی* کتاب در بیان دوازده نفر بودن ائمه علیهم‌السلام. (همان، ج 2، ص 467-480) در اصل، شهرت اخلاقی کتاب *خصال* بیشتر برگرفته از عنوان کتاب (*الخصال*) و نیز هدف نگارنده در مقدمه آن است.

این سخن می‌تواند قرینه‌ای بر نپذیرفتن نتایج حدیث مذکور از دیدگاه شیخ صدوق تلقی شود؛ حتی اگر بر نسخه حروفی در روایت تأکید داشته باشیم. شیخ همانند همه عالمان و محدثان بزرگ اعتقادی به تحریف لفظی قرآن ندارد و دامن آن را از هر نقص و کاستی مصون می‌داند.¹⁸

محققان در باب رد انتساب تحریف قرآن به امامیه سخنان و مکتوبات محققانه‌ای

به نگارش درآورده‌اند، اما در اینجا مناسب است نظر صدوق را در این باب یادآور شویم؛ نظری که همانند دیگر بزرگان امامیه بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت دارد.¹⁹ وی در کتاب اعتقادات الامامیه در باب «الاعتقاد فی مبلغ القرآن» در سخنی صریح و شفاف در نفی تحریف از قرآن می‌نویسد: «بر این باوریم که قرآنی که خدای تعالی بر پیامبرش نازل کرد، همان است که بین دفتین موجود است و همان است که امروز در دست مردمان است و بیش از این مقدار نیست. تعداد سوره‌های قرآن بنا بر مشهور 114 سوره است... هر کس به ما این گفته را نسبت دهد که قرآن بیش از این مقدار است، دروغ گفته است.» (همو، 1414ق، ص 84)

بنابراین می‌توانیم یا حدیث تحریف را منتقله ناستواری بدانیم که به سبب مخالفت با مبانی استوار در منابع شیعی از قبول آن باید پرهیز کرد که در این خصوص شواهد متعدد سندی و متنی ارائه شد. در صورت نپذیرفتن این گزینه (منتقله ناستوار) می‌توان آن را از احادیث منتقله استواری دانست که اشارتی است به داستان سوزاندن و پاره پاره کردن قرآن به دستور خلیفه سوم. (بخاری، 1422ق، ج 12، ص 420 و 425/ بیهقی، 1344ق، ج 7، ص 41)

2-4. شواهد منتقله بودن در خبر اُمرتُ أن أقاتلَ النَّاسَ

در سخنی دیگر که شیخ صدوق به نقل از جعابی آورده، سخنی دیگر به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده شده است: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا فَقَدْ حُرِّمَ عَلَيَّ دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ.» (صدوق، 1378ق، ج 2، ص 64)

شواهد مهمی که با استناد به آن‌ها می‌توان به منتقله بودن خبر دست یافت، عبارت‌اند از: تعدد طرق و اسانید حدیث فوق در منابع اهل سنت، کثرت نقل و استناد و استنباط در همین منابع، عدم ارائه اسناد خاصه (منابع امامیه) از آن، مخالفت مفاد روایت با قرآن و سنت (امامیه)، و بالاخره حضور راویان مشترک و امکان اختلاط.

1.2.4. تعدد طرق و اسانید حدیث و کثرت نقل و استناد بدان در منابع اهل سنت

جست‌وجویی در کتب اهل سنت، نشان از تعدد نقل و کثرت استناد از این حدیث دارد؛ به گونه‌ای که اصلاً این کثرت درخور مقایسه با سخنان و کتب شیعی نیست؛ از این رو، حدیث‌شناسان اهل سنت حدیث همچون البانی - در تعلیقاتش بر سنن ابو

داوود و ترمذی - حدیث را هم صحیح و هم متواتر دانسته‌اند. (ابوداود، بی تا، ج 2، ص 50/ترمذی، ج 3، ص 3 و 439)

برخلاف عدم استناد به این حدیث در منابع معتبر امامیه همچون کتب اربعه، در اهل سنت حدیث به خصوص در صحاح اعتباری فراوان دارد. بخاری در صحیح خود در بیش از پنج باب از این حدیث با نقل‌های متفاوتی یاد کرده است، مانند باب فضل استقبال القبلة (1422ق، ج 1، ص 87)، باب وجوب زکات (ج 2، ص 87)، باب دعوت پیامبر به اسلام (ج 4، ص 48)، قتل کسی که از قبول فریض سرباز می‌زند (ج 9، ص 15)، باب اقتدا به سنت‌های نبوی (ج 9، ص 93)، باب قول الله تعالی و امرهم شوری بینهم (ج 9، ص 112)، باب فان تابوا و اقاموا الصلاة. (همان، ج 1، ص 14)

مسلم نیز در صحیح خود از این حدیث با نقل‌های متفاوت و بیش از هفت بار از جمله در باب فضائل علی ابن ابی طالب علیه السلام - مربوط به داستان جنگ تبوک - (مسلم، بی تا، ج 7، ص 120) و به خصوص در باب امر به قتال تا زمان پذیرش لا اله الا الله (باب الزام بقتال حتی یقولوا لا اله الا الله) سخن گفته است. (همان، ج 1، ص 38-39)

این حدیث در دیگر کتب معتبر اهل سنت با نقل‌های متفاوتی اما با اتحاد در معنا به چشم می‌خورد:

- سنن ابی داوود (بی تا، ج 2، ص 50)
- سنن ترمذی (بی تا، ج 3، ص 3 و 439)
- صحیح ابن حبان (بی تا، ج 15، ص 379)
- سنن کبری نسائی (1406ق، ج 6، ص 6 و ج 7، ص 77-80)
- سنن صغیر بیهقی (1410ق، ج 4، ص 2)
- سنن کبری بیهقی (1344ق، ج 3، ص 92، ج 6، ص 19، 176 و 196 و ج 9، ص 182)

وجود چنین حدیثی در منابع اهل سنت، نشان از میزان اعتبار حدیث در نزد عالمان اهل سنت و اهتمام به استفاده از آن در موارد متفاوتی از تاریخ و احکام دارد. هرچند سخن در نشان دادن مواضع نقل و استدلال حدیث مذکور در منابع اهل سنت به درازا کشید، غرض آن بود که به میزان اعتبار حدیث در منابع اهل سنت و

اهتمام آنان به استفاده از این حدیث در موارد متفاوتی از احکام و تاریخ توجه داده شود.

نکته درخور توجه آنکه گزارش‌های تاریخی و حدیثی مختلف در بین اهل سنت که این خبر را تلقی به قبول کرده‌اند، از اختلاف آنان در مدلول حدیث، در همان زمان ابتدای خلافت سخن می‌گوید؛ چنان‌که در نقل جوامع و مسانید اهل سنت از داستان رده²⁰، عمر به ابوبکر به استناد همین حدیث اعتراض می‌کند که چرا دست به قتل با آنان می‌زنی در حالی که آنان رسالت و توحید را پذیرفته‌اند و در سایه حدیث نبوی باید جان و مالش محفوظ باشد. ابوبکر ضمن پذیرش آن سخن دلیل قتل را پرداختن زکات از جانب آنان می‌داند (بخاری، 1422ق، ج 18، ص 259/ بیهقی، 1344ق، وج 7، ص 3)²¹ هرچند این سخن و توجیه ابوبکر در جای خود نقد شده است،²² نشانگر دلایل اهمیت و توجه اهل سنت بدین حدیث است؛ از این روی گروهی بر این رای تمایل پیدا کرده‌اند که اصلاً این حدیث از احادیث منسوخ و مربوط به قبل از نزول سوره برائت است. چنان‌که از قول ابو عبید نقل است که گفته است: «إنما قال ذلك في بدء الاسلام و قبل أن تنزل سورة براءة، و يؤمر فيها بقبول الجزية في قوله: حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ و إنما نزل هذا في آخر حياة رسول الله ﷺ و فيه أحاديث...» (احمدی میانجی، 1419ق، ج 2، ص 415)

عالمان شیعی نیز همچون علامه حلی (1982ق، ص 399) مجلسی (1403ق، ج 65، ص 242) و بروجردی (1386ش، ج 31، ص 68) بر کثرت طرق این حدیث در منابع اهل سنت توجه داده‌اند.²³

2.2.4. عدم اسناد خاصه از حدیث

نکته درخور تأمل در نقل‌های خاصه از این حدیث آنکه هیچ مصدر و سند شیعی بدان نشان ندارد. (مهدوی‌راد، 1390، ص 14) نقل‌های این حدیث هم در خصال از جعابی و هم در ثواب الاعمال از موسی بن متوکل و هم در تفسیر قمی به ابوهریره می‌رسد. درباره ابوهریره شیخ صدوق در خصال نقل می‌کند: «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ ثَلَاثَةٌ كَانُوا يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ وَ امْرَأَةٌ.» (صدوق، 1362ش، ج 1، ص 191)

امام صادق علیه السلام فرمودند: سه نفر به رسول پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می‌بستند: ابوهریره، انس بن مالک و زنی.

ابوهریره از دید عالمان اهل سنت هم متهم به تدلیس در حدیث است. او با وجود آنکه کمتر از دو سال حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد، بیش از سایر صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل حدیث کرد؛ از این روی او را اهل سنت به عنوان اولین راوی متهم در اسلام معرفی کرده‌اند. (ابوریه، 1389ق، ص 278-291)

3.2.4. مخالفت مفاد روایت با مبانی امامیه، موافقت آن با اکثر اهل سنت

محققان دلایل متفاوتی در توافق این عقیده با اهل سنت و انتقال آن از فرهنگ اهل سنت به خاصه بیان کرده‌اند، از تناقض متن حدیث با قرآن و مفاهیم اهل بیت و پیامبر اسلام تا نقایص سندی و علائم جعل و تحریف.

مرحوم غفاری گفته است: «این روایت با این لفظ موافق عقیده بسیاری از اهل سنت است که با ظواهر آیات مختلفی از قرآن همچون: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس: 99)، «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور: 54) و «فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل: 32) مخالف است، زیرا این آیات وظیفه پیامبر را تنها رساندن پیام الهی دانسته و جواز جنگ با کفار منوط به اقدام کافران به جنگ است. (صدوق، ترجمه غفاری و...، 1372ش، ج 2، ص 114)

او درباره آیات جهاد همچون آیات 39-40 سوره حج می‌نویسد: «هرکس با قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت و حقیقت سیره رسول گرامی اسلام به درستی آشنا باشد، می‌داند که آیات جهاد همه بیانگر جهاد دفاعی بوده و هیچ‌یک آیه شریفه لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (بقره: 256) را نسخ نکرده است و نسخ آن، عقیده اهل سنت و مقلدین آنان از شیعه است.»

از دیگر سو، بر این باور است که اگر معنای ظاهری حدیث را قبول کنیم با ظاهر آیاتی همچون آیه مبارکه «فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: 29) از قرآن سازگار نیست. (صدوق، 1372ش، ج 2، ص 114)

این ناسازگاری متن با عقاید پذیرفته شده امامیه و مورد قبول عالمان نقاد از سوی

دیگر حدیث شناسان نیز بیان شده است. مهدوی راد می نویسد: «این روایت بسیار مشهور و به احتمال بسیار نزدیک به یقین غیر قابل قبول است... ظاهر نقل تفسیر قمی چنان می نماید که سند این نقل به امام باقر علیه السلام منتهی می شود، اما قطعاً با سندی نیست که مرویات علی بن ابراهیم با آن سند است. این سند با حسین بن محمد بن عامر آغاز می شود.» (مهدوی راد، 1390، ص 15)

او در ادامه در چند محور به نقد این روایت می پردازد: اولاً آنچه از منابع کهن سیره ای نقل شده است، در بردارنده این جمله نیست؛ ثانیاً با سیاق خطبه که سخن از آرامش و حفظ قرابت ها و توصیه به زدودن کینه هاست، سازگار نیست.» (همان، ص 17)

4.2.4. راهیابی خبر به جوامع شیعی

توجه نکردن به نقدهای متنی و سندی حدیث و نیز غفلت از منتقله بودن خبر سبب شده که در منابع شیعی نیز تلقی به قبول شده و بدان استناد شود.

سخن فوق در دیگر کتب امامیه و بیشتر به همین نقل صدوق از جعابی، مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله در این منابع:

- دعائم الاسلام در قتال اهل البغی (ابن حیون، 1385ق، ج 1، ص 388) و تحریم سفک الدماء بغیر الحق و التغلیظ فی ذلک. (همان، ج 2، ص 402)

- بحار الانوار در باب فرق بین ایمان و اسلام و شرایط آن دو.²³ (مجلسی، 1403ق، ج 69، ص 157)

- مستدرک الوسائل در باب تحریم القتل ظلماً. (نوری، 1408ق، ج 18، ص 209)

- جامع احادیث الشیعہ در باب حرمة قتل المؤمن بغیر حق و ثبوت الکفر باستحلال قتله و أن من قتله فکأنما قتل الناس جميعاً. (بروجردی، 1386ش، ج 31، ص 68)

چنان که مفسران شیعی نیز در تفسیر سوره مائده بدان استناد جسته اند. (قمی مشهدی، 1368ش، ج 4، ص 187)

یکی از اولین نقل های این حدیث، البته در ضمن خطبه منی در متون شیعی نقلی است در تفسیر قمی. (مثلاً قمی، 1404ق، ج 1، ص 172) صدوق علاوه بر نقلی از جعابی در عیون، نقلی دیگر از آن را در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال باز به نقل

اباهریره در ضمن خطبه مفصلی که رسول الله ﷺ در منی ایراد کرده، آورده است.
(صدوق، 1406ق، ص 294)

با توجه بدانچه در این مجال در تناقض این حدیث با عقاید صحیح امامیه و قرآن از یکسو گفتیم و از دیگر سو با نظر بدان که جعابی از روایت مشترک است که امکان خلط حدیث اهل سنت و خاصه در خصوص او وجود دارد و از دیگر سو، با توجه به نقل متعدد و فراوان حدیث در منابع اهل سنت و استناد خاصه به اهل سنت در نقل این حدیث و عدم ارائه سندی از خاصه در این خصوص، احتمال منتقله بودن حدیث تقویت می شود.

نکته آخر آنکه همین حدیث را صدوق در *ثواب الاعمال*، در ضمن خطبه مفصل منی روایت کرده است. بدیهی است نقد متنی و سندی ما درباره حدیث جعابی در باب این حدیث نیز جریان دارد و همان دلایل و شواهد در منتقله بودن این حدیث هم مفید خواهد بود.

شاید این سخن علامه شوشتری درباره دستور جعابی به سوزاندن کتبش در پایان این گفتار مناسب باشد: «ظاهراً از آن روی که وی با عامه اختلاط داشت و احادیث باطل فراوانی از آنان نقل کرده بود، دستور داد تا کتبش را بسوزانند.»²⁴ (شوشتری، 1419ق، ج 9، ص 491)

نتیجه گیری

در این نوشتار، با بررسی دو سخن مشهور در کتب حدیثی امامیه، شواهدی از منتقله بودن آن را از طریق یکی از راویان مشترک یعنی جعابی در آثار شیخ صدوق نشان دادیم. توجه نکردن به منتقله بودن این دو سخن سبب شده است که در ادوار بعدی، این احادیث از احادیث امامیه تلقی شوند. بررسی موردی بعضی از اخبار راویان مشترک، نشان دهنده خلط آنان در سند و متن حدیث و در نتیجه در جاهایی نسبت دادن سخن اهل سنت به امامیه است. یافتن این گونه از سخنان منتقله که دارای سند امامیه هستند، ولی در اصل از اهل سنت است، به دقت و بررسی فراوان نیاز دارد. می توان گفت مشایخ اهل تسنن عالمان شیعی به لحاظ خاستگاه فکری شان و مشایخ مشترک به سبب زمینه اختلاط، از عوامل مهم در اخبار منتقله هستند.

پی‌نوشت‌ها:

¹. هو علی ما اصطلاحه ابن فهد فی المذهب یطلق علی الشیخ ابی الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، صاحب «الرساله إلى ولده» الصدوق رضی الله عنهما. (ریاض، ص 225) لفظ فقیهان نیز از القاب او و پسرش است. (همان، ص 225)

². دانشنامه جهان اسلام، ج 1، مدخل بابویه؛ آل، ص 101.

³. سه تن به ابن بابویه مشهورند: والد صدوق و خود شیخ صدوق و برادرش حسین. (نامه دانشوران ناصری 1، جزء اول، ص یک) لقب صدوق علاوه بر شیخ صدوق و پدرش به برادر او حسین نیز اطلاق شده است. (ص 62 دائرة المعارف بزرگ اسلامی) اما هنگامی که صدوقان ذکر می‌شود، مراد شیخ صدوق و پدرش است. (فقیه ری، ص 116)

⁴. «و من خلال تتبعنا لکتب هو مؤلفاته يمكننا القول بأنه قلما نجد من علماء الشيعة ناله هذا العدد الهائل من المشايخ..» (الهدایه فی الأصول و الفروع، المقدمة، ص 48)

⁵. «بکسر الجیم وفتح العین المهملة وفي آخرها الباء الموحدة.» (سمعانی، 1382ق، ج 3، ص 285)

⁶. «خبرنا القزاز، أخبرنا الخطيب قال: حدثني أبو الوليد الحسن بن محمد الدربندی قال: سمعت محمد بن الحسين بن الفضل القطان يقول: سمعت أبا بكر الجعابي يقول: دخلت الرقة وكان لي ثم قمطر من كتب، فأنفذت غلامي إلى ذلك الرجل الذي كتبي عنده، فرجع الغلام مغمومًا فقال: ضاعت الكتب، فقلت: يا بني لا تغتم، فان فيها مائتا ألف حديث لا يشكل عليّ منها حديث لا إسنادًا ولا متناً.» (ابن جوزی، 1412ق، ج 14، ص 180)

⁷. «إنه يحفظ مائتي ألف حديث، ويجب في مثلها إلا أنه كان يفضل الحفاظ بأنه كان يسوق المتون بألفاظها وأكثر الحفاظ يتسامح ونفي ذلك، وكان يزيد عليهم بحفظ المقطوع والمرسل والحكايات، ولعله يحفظ من هذا قريبا مما يحفظ من الحديث المسند، وكان إمامًا في المعرفة بعلل الحديث و ثبات الرجال و معتلهم و ضعفائهم و أساميههم و أنسابهم و كناههم و مواليدهم و أوقات وفاتهم و مذاهبهم و ما يطعن به على كل أحد و ما يوصف به السداد، و كان في آخر عمره قد انتهى هذا العلم إليه حتى لم يبق في زمانه من يتقدمه فيه في الدنيا.» (همان، ج 14، ص 180)

⁸. این گفتار بغدادی تقریباً در بیشتر تراجم بعد از او انعکاس یافته است؛ مثلاً در ابن عساکر، 1415ق، ج 54، ص 419.

⁹. فقط با لفظ ترضی و در هیچ‌جا الفاظ ترحم نیآورده است.

¹⁰. بنگرید به یادکرد او از پدر، ابن ولید، موسی بن متوکل، ماجیلویه، احمد بن زیاد جعفر همدانی و... در جای جای این کتاب و به کار نگرفتن ترضی در مشایخ عامی همچون شافعی

فرغانی (ص 174) و دیگران در کتاب *خصال*.

11. برخی همچون مؤلف *الرعاية في علم الدراية* (ص 291) عقیده دارند این لفظ در صورت

استماع جمعی از شیخ به کار می‌رود برخلاف حدیثی. (فاسم‌پور و ستار، 1389، ص 91)

12. «قال أبو محمد الفضل بن شاذان، سأل أبي رضى الله عنه، محمد بن أبي عمير، فقال له: إنك قد

لقيت مشايخ العامة فكيف لم تسمع منهم فقال قد سمعت منهم، غير أنني رأيت كثيراً من أصحابنا قد

سمعوا علم العامة و علم الخاصة فاختلط عليهم حتى كانوا يروون حديث العامة عن الخاصة و

حديث الخاصة عن العامة، فكرهت أن يختلط عليّ، فتركت ذلك و أقبلت على هذا» (كشى،

1409ق، ص 590-591)

13. روشن است که مسئله خلط و اختلاط در احادیث هم‌سنگ و هم‌تراز بحث روایات مشترک

نیست و عوامل و زمینه‌های فرهنگی و سیاسی و جغرافیایی دیگری نیز در این زمینه مؤثر بوده

است.

14. شیخ صدوق نیز روایتش همانند این نقل اهل سنت به جابر بن عبدالله انصاری می‌رسد.

15. در منابع اهل سنت، عبارت *ثلاثة يشكون الى الله* وجود ندارد.

16. «قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه جاء هذا الحديث هكذا و الأصل في هذا قول أهل

البيت عليه السلام إن المجنون إذا زنى حد و المجنونة إذا زنت لم تحد لأن المجنون يأتي و المجنونة

تؤتى» (صدوق، 1362ش، ج 1، ص 175) صدوق تنها در جاهای محدودی در کتاب *خصال*

(حدوداً 50 بار) به توضیح یا بیان نکته در سند یا متن حدیثی پرداخته که این مورد یکی از موارد

یاد شده است.

17. البته بعضی قرآن‌پژوهان و حدیث‌شناسان ضمن پذیرش احادیثی چنین سعی در توجیه آن و

تبیین موافق با مشرب خاصه داشته‌اند؛ چنان‌که خویی در *الشيبة الثالثة* به نقل روایات متواتره از

اهل بیت در تحریف قرآن پرداخته است و پس از نقل تعدادی از آن از جمله همین حدیث

صدوق بر این باور است که اکثر این روایات ضعیف‌السند هستند و سپس با تقسیم‌بندی روایات

در خصوص روایاتی همانند روایت *خصال* صدوق می‌نویسد: «فهي ظاهرة في الدلالة على أن

المراد بالتحريف حملاً لآيات على غير معانيها، الذي لازم إنكار فضل أهل البيت عليهم‌السلام و

نصبا لعداوة له موقتا لهم. و يشهد لذلك - صريحاً - نسبة التحريف إلى مقاتلي أبي عبدالله عليه

السلام...» (خویی، 1395ق، ص 228-229)

18. برای نظر دیگر عالمان ر.ک: معرفت، 1379، فصل سوم: تصریحات بزرگان امامیه بر نفی

تحریف.

19. درباره دلایل و لغزش‌ها و انگیزه‌های به ظاهر دینی و در حقیقت در مواردی غیر دینی جنگ با مخالفان ابوبکر، ر.ک: نجمی، 1390، ص 46 با عنوان قتل و غارت)

20. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ لَمَّا تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتُخْلِيفَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ، إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ.» فَقَالَ وَاللَّهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْأَمْوَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالًا كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتَهُمْ عَلَى مَنَعِهِ. فَقَالَ عُمَرُ فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتَ اللَّهَ قَدْ شَرَحَ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ.

21. از جمله عقاد در عبقریه الصدیق و الدولة الاسلامیه (ص 125) دلیل مخالفت با ابوبکر را در پرداخت زکات نمی‌داند، بلکه می‌نویسد به کسانی که باید به آن‌ها زکات را بپردازند، ایمان و اعتقادی نداشته‌اند. (به نقل از نجمی، 1390، ص 367)

22. برای نقل‌های متفاوت آن در اهل سنت و خاصه ر.ک: مجلسی، 1403ق، ج 65، ص 242-243 چنان‌که می‌نویسد: «فی قول رسول الله ﷺ: امرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله (محمد رسول الله)، فإذا قالوها فقد حرم على دماؤهم و أموالهم، و أن العامة روي هذا الخبر بطرق مختلفة. نمونه‌ای از این نقل‌ها چنین است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَ حِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ ...»

فَإِنَّهُمْ رَوَوْهُ أَيْضاً أَنَّهُ ص قَالَ: أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَ حِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ ...»

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْ يَسْتَقْبِلُوا قِبَلَتَنَا وَ أَنْ يَأْكُلُوا ذَبِيحَتَنَا وَ أَنْ يُصَلُّوا صَلَاتَنَا فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ حَرَمْتُ عَلَيْنَا دِمَائَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا لَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ ...»

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ يُؤْمِنُوا بِي وَ بِمَا جِئْتُ بِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا ...»

23. مجلسی آن را دلیلی بر عدم کفر اهل سنت دانسته است. (1403ق، ج 69، ص 157)

24. «هو الظاهر أنه لما كان مختلطاً بالعامه و أكثر من أحاديثهم الباطله أمر بإحراقها.»

منابع

1. قرآن کریم.
2. ابن الندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق بن محمد الوراق البغدادی، الفهرست، تحقیق ابراهیم رمضان، ج 2، بیروت: دارالمعرفه، 1417ق
3. ابن جوزی، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ج 14، ج 1، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1412ق
4. ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبُد، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، مؤسسه الرساله، بی تا.
5. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، ج 2، قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، 1385ق
6. ابن طاووس، علی بن موسی، طرف من الأنباء و المناقب، تحقیق قیس عطار، ج 1، مشهد: تاسوعا، 1420ق.
7. _____، الیقین باختصاص مولانا علی (علیه السلام) بإمره المؤمنین، ج 1، قم: دار الکتب، 1413ق.
8. ابن عساکر (ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله)، تاریخ دمشق، تحقیق عمرو بن غرامه العمری، بیروت: دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ج 54، 1415ق / 1995م.
9. ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين (علیه السلام)، ج 1، قم: دلیل ما، 1424ق.
10. أبوداودالسجستانی الأزدی، سلیمان بن الأشعث، سنن أبی داود، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید و مذیلہ بأحكام الألبانی علیها، بیروت: دارالفکر، بی تا.
11. ابوشجاع الدیلمی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو، الفردوس بمأثور الخطاب، تحقیق سعید بن بسیونی زغلول، ج 1، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1406ق / 1986م.
12. ابوبکر البغدادی، محمد بن عبدالغنی، التقیید لمعرفه رواء السنن و المسانید، تحقیق کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1408ق.
13. ابوریه، محمود، رویکردی نوبه سنت پیامبر، ترجمه ولی الله حسومی، ج 1، قم: دانشکده اصول دین، 1389ش.

14. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول ﷺ، ج 1، قم: دار الحدیث، 1419ق.
15. الهی ظهیر، احسان، الشیعه و القرآن، لاهور: إدارة ترجمان السنه، بی تا.
16. البخاری، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله ﷺ و سننه و آیامه = صحیح البخاری، تحقیق محمد زهیر بن ناصر الناصر، الطبعة الأولى، دمشق: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقیم محمد فؤاد عبدالباقي)، 1422ق.
17. بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشیعه، ج 1، تهران: فرهنگ سبز، 1386ش.
18. البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الكبرى و فی ذیلها الجوهر النقی ابن الترمکمانی، الطبعة الأولى، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف النظامیة، 1344ق
19. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الصغیر، المحقق: عبدالمعطی أمین قلعبجی، الطبعة الأولى، پاکستان: جامعه الدراسات الاسلامیة، 1410ق
20. ترمذی السلمی، محمد بن عیسی أبو عیسی، الجامع الصحيح سنن الترمذی، تحقیق أحمد محمدشاکر و آخرون و الأحادیث مذیلة بأحكام الألبانی علیها، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
21. الحموی، شهاب الدین أبو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت: دار صادر، 1995م.
22. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، قم: بیدار، 1401ق.
23. خطیب البغدادی، احمد بن علی بن ثابت، الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، تحقیق محمود الطحان، ریاض: مكتبة المعارف، 1403ق.
24. _____، تاریخ بغداد و ذیولہ، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج 1، بیروت: دارالکتب العلمیة، 1417ق.
25. خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ج 4، بیروت: دار الزهراء، 1395ق.
26. _____، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، ج 3، قم: منشورات مدینة العلم، 1403ق.
27. دیلمی، حسن بن محمد، غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب أبی الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج 1، قم: دلیل ما، 1427ق.

28. ذهبی، شمس‌الدین أبو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد الجاوی، چ 1، بیروت: دار المعرفه للطباعة والنشر، 1382ق/ 1963م.
29. _____، تذکره الحفاظ، چ 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1419ق/ 1998م.
30. الراغب الأصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء، الطبعة الأولى، بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم، 1420ق.
31. السبکی، تاج‌الدین عبدالوهاب بن تقی‌الدین، طبقات الشافعیة الكبرى، تحقیق محمود محمد الطناحی، عبدالفتاح محمدالحلو، بی‌جا: هجر للطباعة والنشر والتوزیع، 1413ق.
32. سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور التیمی، الأنساب، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی و...، چ 1، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، 1382ق/ 1962م.
33. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، چ 1، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسین، 1419ق.
34. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، چ 1، قم: مؤسسه آل‌البتین، 1409ق.
35. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه، اعتقادات الامامیه، چ 2، قم: کنگره شیخ مفید، 1414ق.
36. _____، الأمالی، چ 1، قم: دار الثقافة، 1414ق.
37. _____، امالی، چ 5، بیروت: اعلمی، 1400ق.
38. _____، امالی، چ 6، تهران: کتابچی، 1376ش.
39. _____، التوحید، چ 1، قم: جامعه مدرسین، 1398ق.
40. _____، الخصال، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ 1، قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، 1362ش.
41. _____، الخصال، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، چ 1، تهران: کتابچی، 1362ش.
42. _____، الخصال، ترجمه مرتضی مدرس گیلانی، چ 1، تهران: جاویدان، 1362ش.
43. _____، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چ 1، قم: دار الرضی، 1406ق.
44. _____، علل الشرائع، چ 1، قم: داوری، بی‌تا.

45. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه غفاری و مستفید، چ 1، تهران: نشر صدوق، 1372 ش.
46. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، چ 1، تهران: نشر جهان، 1378 ق.
47. _____، فهرست کتب الشیعۀ و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول، چ 1، قم: بی نا، 1420 ق.
48. _____، کمال الدین و تمام النعمه، چ 2، تهران: اسلامی، 1395 ق.
49. _____، معانی الأحبار، چ 1، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1403 ق.
50. _____، من لا یحضره الفقیه، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، چ 2، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1413 ق.
51. _____، من لا یحضره الفقیه، ترجمه علی اکبر غفاری و...، چ 1، تهران: نشر صدوق، 1367 ش.
52. طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، چ 3، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المقدسه، 1373 ش.
53. عزیزی، حسین، پرویز رستگار و یوسف بیات، راویان مشترک، پژوهشی در بازشناسی راویان مشترک شیعه و اهل سنت، چ 1، قم: بوستان کتاب، 1380 ش.
54. عسکری، سید مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، چ 2، تهران: مجمع العلمی الاسلامی، 1416 ق / 1996 م.
55. العکری الحنبلی، عبدالحی بن احمد بن محمد ابن العماد، أبو الفلاح، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، تحقیق محمود الأرناؤوط، الطبعة الأولى، بیروت: دار ابن کثیر، 1406 ق / 1986 م.
56. علامه حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، چ 1، بیروت: دار الکتاب اللبنانی، 1982 م.
57. قاسم پور، محسن و حسین ستار، فرهنگ اصطلاحات درایه الحدیث و رجال، چ 1، قم: هستی نما و کاشان: دانشگاه کاشان، 1389 ش.
58. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، چ 3، قم: دار الکتاب، 1404 ق.

59. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، چ 1، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، 1368 ش.
60. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)*، چ 1، مشهد: دانشگاه مشهد، 1409 ق.
61. لجنه تحقیق، وابسته به مؤسسه الامام الهادی، *مقدمه الهدایه (فی الاصول و الفروع)*، چ 3، قم: پیام امام هادی علیه السلام، 1432 ق.
62. لیثی واسطی، علی بن محمد، *عیون الحکم و المواعظ*، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، قم: بی نا، 1376 ش.
63. متقی الهندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الأفعال*، بیروت: مؤسسه الرساله، 1989 م.
64. مجلسی، محمداقبر بن محمدتقی، *بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار*، چ 2، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403 ق.
65. محمدی، فتح الله، *سلامه القرآن من التحریف*، چ 1، تهران: پیام آزادی، 1420 ق.
66. مدرس گیلانی، ترجمه خصال شیخ صدوق، چ 1، تهران: جاویدان، 1362 ش.
67. مدنی بجستانی، سید محمود، *فرهنگ کتب حدیثی شیعه*، چ 1، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر، 1378 ش.
68. مسلم، أبوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری، *الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم*، بیروت: دار الجیل بیروت، دار الأفاق الجدیدة، بی تا.
69. معرفت؛ محمدهادی، *تحریف ناپذیری قرآن*، ترجمه علی نصیری، چ 1، تهران: سمت و تمهید، 1379 ش.
70. مفید، محمد بن محمد، *الأمالی*، چ 1، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 ق [الف].
71. _____، *الجمال و النصره لسید العتره فی حرب البصره*، چ 1، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 ق [ب].
72. مهدوی راد، محمدعلی، *جریان شناسی اخبار موضوعه*، جزوه درسی مقطع دکتری، 1390 ش.
73. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، چ 6، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین، 1365 ش.

74. نجمی؛ محمد صادق، سیری در صحیحین؛ بررسی دو کتاب و مدرک مهم اهل سنت صحیح

بخاری و صحیح مسلم، ج 5، قم: بوستان کتاب، 1390 ش.

75. نسائی، احمد بن شعیب أبو عبدالرحمن، المجتبی من السنن [سنن النسائی]، عبدالفتاح أبوغده

الأحادیث مزیله بأحكام الألبانی علیها، الطبعة الثانية، حلب: مكتب المطبوعات الاسلامیة،

1406ق / 1986م.

76. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 1، قم: مؤسسه آل

البيت علیه السلام، 1408ق.